کیش گنوسی و عرفان مانوی

ابوالقاسم اسماعیلپور(۱)

چکیده:

کیش گنوسی یاGnosticism در زمره مکاتب مهم دینی - عرفانی صدرِ مسیحیت است. در این جستار، مکاتب مهم گنوسی سدههای دوم و سوم میلادی مورد تحلیل قرار مگیرد. مکاتب گنوسی عمدة مبتنی بر آراء عارفان صدر مسیحیت، مانند: شمعون مُغ، والنتین، مرقیون و بازیلیدس است. صبغه عرفان در ادبیات هرمسی و در کیش مندایی، صبّی یا مغتسله مکمل تحلیل کیش گنوسی است.

موضوع تازهای که در این مقاله مطرح مشود، طرح عرفان مانوی است که از دل کیش گنوسیِ صدر مسیحیت برآمده و در سده سوم میلادی، روشنفکران دینی شرق (پیروان دیناوریه در خراسان) و نحلههای دینی - عرفانی غرب (آسیای صغیر، سوریه و مصر) را سخت تحت تأثیر قرار داده است. بن مایه عرفانی مانویت، عبارت است از: هبوط روح از عالم نور به این جهان. در این مکتب، رسالتِ انسان، آزاد کردنِ پارههای روح علوی محبوس در پیکر مادی، رستگار شدن روح و پیوستن به جهان نور است.

واژگان کلیدی : گنوستی سیزم، ادبیات هرمسی، عرفان مندایی، گنوسیس، عرفان مانوی

مقدمه

ظهور مانویت در سده سوم میلادی، در پهنه فرهنگ بشری جلوهها و بازتابهای چند گانه و گسترده داشته است، بطوری که تأثیرات این باور را، در ابعاد دینی، عرفانی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و ادبی منتوان مشاهده کرد. به گمان نگارنده، مهمترین و دیرندهترین بازتاب مانویت همان بعد عرفانی آن است که در عرفان ایرانیِ بعد از اسلام نیز مؤثر افتاد و هنوز هم به عنوان نگرشی عرفانی قابل توجه است.

مانویت در بُعدِ دینی، به گونه کیشی فراگیر، در سدههای سوم تا نهم میلادی عرض اندام کرد و گستره جغرافیاییِ وسیعی را فرا گرفت که از سمت شرق، تا

چین و از سمت غرب، تا بیزانس و روم امتداد داشت و بعدها تا قرون وسطی به صورت فرقههای پراکنده، در ایران، سوریه، مصر، افریقا، بلغارستان، یوگوسلاوی و فرانسه به حیات دینی خود ادامه داد. اما آنچه امروز از جنبه تشکیلات دینی مانویان باقی مانده، چندان چشمگیر نیست و اهمیت آن، بیشتر از لحاظ تأثیر گذاری عرفانی، اسطورههای هنری و ادبی است.

بنابراین، آنچه امروزه برای ما ایرانیانِ آغاز هزاره سوم حائز اهمیت است و درسآموز خواهد بود، بعدِ دینی کیش مانی نیست، بلکه بعد اسطورهای، عرفانی و هنریِ آن است. در این جا ضمن بررسی ریشههای عرفان گنوسی، به جنبهی عرفانی ـ اسطورهای مانویت اشاره خواهیم داشت و تأثیر آن را بر فرهنگ، هنر و ادبیات ایرانی بررسی خواهیم کرد. عارفان بزرگ صدر مسیحیت

عرفان مانوی ریشه در کیش گنوسی (Gnosticism) دارد و به راستی گسترنده باورهای گنوسی است. پایه گذارانِ کیش گنوسی مانند شمعون مُغ، (Simon the Magus) مرقیون، (Marcion) بازیلیدس (Basilides) و والنتین (Valentinus) در سدههای دوم و سوم مسیحی هرگز مدعیِ نهاد دینیِ گستردهای نبودند. آنان روشنفکران دینیِ صدرِ مسیحیت بودند که بیشتر به نواندیشیِ دینی - عرفانی نظر داشتند تا ادعای پیامبریِ نو ظهور که جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد. اما، مانی که در میان جامعه مَندایی - گنوسیِ سده سوم پرورش یافته بود، ادعای پیامبری و جهان گستریِ کیش خود را در سر داشت و تا حدی نیز به این ادعا جامه عمل پوشاند. ولی گذر تاریخ سرانجام ثابت کرد که مانویت فی نفسه باوری نواندیش و عرفانی در صدر مسیحیت بوده است. با این وجود، چندین قرن به صورت تشکیلات دینیِ وسیعی درآمد، ولی سرانجام در بعد تشکیلات دینی شکست خورد و از نو به صورت مکتبی عرفانی درآمد و به حیات خود ادامه داد. آشکار است که شناختِ ریشههای عرفان مانوی، مستلزمِ کاوش در آراء عرفانیِ نخستین پایه گذارانِ کیش گنوسی است و ما در این جا به اختصار به آن خواهیم پرداخت.

شمعون مُغ نخستین گنوسی یا عارف مسیحی، اهل شو مِرون و معاصر حواریون حضرت مسیح بود که خود را صاحب «روح خداوند» یا «قدرت عظیم خداوندگار» مىدانست. او زنی را به نام هلنا (Helena) در روسپی خانه شهرِ صور یافته بود و همیشه همراه خود مىبرد و مىگفت که این زن روحِ هبوط کرده از

آسمان است و در این جهانِ پستِ مادی اسیر است. اما شمعون همه جا عنوان مکرد که هلنا را نجات بخشیده است.(۲)

شمعونیان معتقد بودند که «خداوند نیروی واحدی است که به <دو جهانِ> زیرین و زبرین بخش گردیده است. او زاینده خویش است و خود را رشد مدهد. او خود را مجوید و میابد، مادر و پدر خویش است...، او یکی و ریشه همه است. این وجود یکتا، بوده و هست و خواهد بود. او برفراز، در قدرتِ زاده نشده خویش است، در پایین در جویبارها (یعنی در جهانِ مادی) در صُوَر ظهور دارد، و در فراز با قدرت بیکرانِ ملکوتی به سر مبرد تا صورتِ وی به کمالِ مطلق برسد. (بهار: ۱۴۱) بدین گونه، نخستین نگرشِ عرفانیِ صدرِ مسیحیت(۳) بیشتر بر ریشه واحد قلمروِ روح و جاودانگیِ آن تاکید داشت و روح ازلی بعدها همچون هلنا هبوط مکند و در این جهان پستِ مادی اسیر مشود. غربت گنوسیان، در واقع همان غریبگیِ روح ازلی، در این جهانِ خاکی است. البته این بدان معنا نیست که خداوند ازلی هبوط مکند، بلکه عنصر ازلی، وجودِ مادینهای از خود برون مزاید به نام اپی نوئیا (Epinoia) (= تفکر) و هموست که به عنوان پارهای از وجود ازلیِ خداوند بر این جهان هبوط مکند. او همان مادرِ آسمانی است که فرشتگانی زاد. اما این فرشتگان از وجود پدرِ آسمانی خود بخبر بودند. پس مادر آسمانیِ خود را به زمین فرو کشیدند و محبوس کردند. اما شمعون او را کشف کرد و نجات داد. پس، هر که به عرفان شمعونی گرایش میافت، معتقد بود که با شناخت این روح با وجودِ ازلیِ هبوط کرده، نجات خواهد یافت. رسالت او در این جهان، آزاد کردنِ روح ازلی است. هر که روح علویِ خویش از تن رها کند، به گنوسیس (Gnosis) (معرفت) دست خواهد یافت و گنوستیك (Gnostic) (عارف، شناسا) خواهد شد.

به زعمِ شمعون، هر عارف متواند به شکل روح القدس در این جهان پدیدار شود و درباره اصلِ آسمانیِ خود سخن گوید و آدمیان را به سرچشمه ایزدیِ خود رهنمون گردد. در نتیجه به نظرِ شمعون معرفت یافتن به تبار آسمانیِ روح شرط رستگاری است، نه پرهیزگاری و تقوا.

والنتین، یکی از عارفان بزرگ سده دوم میلادی، در حدود ۱۰۰ م. در مصر زاده شد و در سالهای ۱۳۵-۱۶۰ م، در روم به تعلیم پرداخت. بعد به اسکندریه رفت و حدود ۱۸۰ م، در همان جا در گذشت. پژوهندگان گمان مبرند که انجیلِ حقیقت (Gospel of Truth) نوشته اوست. این اثر در متون بازیافته نجع حَمادی آمده است:

«انجیلِ حقیقت، شادمانی است برای آنان که از پدرِ حقیقت، فیض معرفتش را دریافته‌اند، به واسطه قدرت کلامِ او که از بهشت فراز آمده است، آن که در تفکر و اندیشه پدرِ آسمانی است.(۲۱: ۳۷-۳۲)

انجیل حقیقت از آن رو «انجیل شادمانی» خوانده شده که برای کسانی که به معرفتِ پدرِ آسمانی دست یافته‌اند، شادی آور است. به پاسِ همین عرفانِ رستگاری بخشنده است که عارف به شادی و کمال دست می‌یابد.

والنتین به موجودی ازلی و بیکرانه اعتقاد داشت که ناشناخته مانده بود. این نیای ازلی چهار قوه بی کرانگی، تفکر، عقل و حقیقت را آفرید. از این چهار عنصر پدر و مادرِ همه چیز و همه کس پدید آمدند. کمال و سوفیا نیز واپسین آفریده او بودند. از میان این آفریده‌های مینویی، تنها عقل بود که خدا، یا نیای ازلی را مشناخت. پس، عقل خواست که به دیگر آفریده‌ها نیز خداوند را بشناساند. در این میانه، سوفیا نه تنها به شناخت خداوند نایل نشد، بلکه به شهوت و عشق در غلتید، او همواره آرزو داشت که به معرفت دست یابد. آرزویی محال که او را به قعر بی کرانگی در افکند. قدرتی آسمانی او را نجات داد، شهوت را از او دور کرد و او را به بهشت فراز آورد. اما اندوهِ نشناختنِ خداوند در سوفیا ماند و باز گمراه شد. اندوه و گمراهیِ سوفیا همه را مبهوت و مقهور کرد. همه اندیشیدند که آیا راه نجاتی خواهد بود؟

آنگاه مسیح و روح القدس به پیدایی آمدند. آنان وظیفه نجات سوفیا و برقراری آرامش را سرلوحه کار خویش قرار دادند. مسیح گنوس (معرفت) را به ارمغان مآورد و عیسی، زاده دیگر آسمانی، وظیفه نجات بخشی را بر عهده دارد.

جهانِ مادی در نظر والنتین به دست سوفیای زیرین آفریده مشود. سوفیای زیرین بازمانده همان سوفیای گمراه است که به روشنی و کمال دست نیافت و به معرفت نرسید. آدمیان و همه موجودات مادی از اصل آسمانیِ خود بی خبرند و در جهان مطلق به سر مبرند. اما روح پنهان نهاده شده در آنها متواند شکوفا شود و به معرفت رسد. (بهار: ۱۵۴-۱۶۰؛ (۸ ۱: ۳۷-۳۲)

باز مبینیم که در مکتب عرفانیِ والنتینی نیز، با همه روایات اسطورهایش سخن از دربند شدنِ روح در تنِ مادی است و نجاتِ روح شرط اصلیِ رستگاری است.

آنچه که در نگرش شمعونی «هبوط روح» خوانده مشود، در نگرشِ والنتینی «دربند شدن و گمراهیِ روح» از اصل آسمانیِ خویش است.

مرقیون، عارف دیگر صدرِ مسیحیت، اهل آسیای صغیر بود و دیدگاهی نوین در عرفان داشت. او بر عکس دو پیش کسوتِ خود، شمعون و والنتین، که مکتبشان شالودهای اساطیری داشت، مکتبی نو در عرفان پدید آورد و انجیلی تازه نوشت که به نام او، انجیلِ مرقیون(----->۱۷) معروف است. مرقیون ایمان را راه نجات مدانست و تاکیدی بر این نظرگاه رایج گنوسیان نداشت که مگفتند گنوس یا معرفت شرطِ نجات است. اما آنچه که او را در شمارِ گنوسیانِ طراز اول قرار مدهد، نه این باور، که اعتقاد اوست به دو خدا، نخست خدای بزرگ و ناشناختهای که بسی در دوردستها، فراسوی آسمانها به سر مبرد و اصلاً در کار آفرینش این جهانِ پست مادی دخالت ندارد، دوم خدای جهان آفرینی که این عالمِ خاکی زاده اوست. خدای ناشناخته پدرِ عیسی مسیح است و هر که بدو شناسا شود، رستگار و جاودانه گردد. اما روح با خدای ناشناخته کاملاً بیگانه است، حتی وقتی که نجات میابد، از درك او عاجز است. عیسی مسیح روح انسانها را از این جهان مادی نجات مدهد. پس، مسیحِ مرقیون نه مسیحی زمینی که مسیحی آسمانی و منجی انسانهاست.

به گمان مرقیون، رستگاری از راه ایمان و به واسطه فیض الهی میسر است. منجی معرفت باطنی را نمآموزد، او اصلاً تعلیم نمدهد یا هدایت نمکند، بلکه به مؤمنان فیض مبخشد که میان خدای ناشناخته و خدای جهان مادی ،آن نخستین را برگزینند.۱۷;۳۷-۱۸:۴۱

بازیلیدس، عارف دیگر سده دوم میلادی، در حدود سالهای ۱۱۷ تا ۱۶۱ مزیست. او از اسکندریه برخاست که ملتقای فرهنگیِ شرق و غرب بود. بازیلیدس نیز مانند مرقیون، به خدای ناشناخته اعتقاد داشت، اما او را به صورت خداوندگاری شخصی مپنداشت. او تحت تأثیر انجیل جعلیِ یوحنا بود و مگفت که خدای ناشناخته نطفه همگانی یا آشفتگیِ نخستین را از هیچ آفرید. عناصر آسمانی به بالا گریختند، اما تنها روح انسان بر جای ماند.

بازیلیدس معتقد بود که عیسی مسیح در هنگام تعمید در رود اردن به گنوس (معرفت) دست یافت و نخستین نمونه مینوییِ گنوسیان (عارفان) شد. انسانها به واسطه او از گوهر درونی خود، روحِ در بند، آگاه مشوند و با کسب معرفت به بهشت رهسپار خواهند شد. (الیاده: ۳۳-۳۲)

کارل گوستاو یونگ نوشتههای کتاب هفت خطابه برای مردگان (the Dead Seven Sermons to) را به بازیلیدس نسبت داده است. معروف است که

بازیلیدس بیست و چهار کتاب در تفسیر انجیل نوشته است. خود نیز انجیلی داشت که آن را «معرفت امورِ فراجهانی» مخواند و بر پایه تعالیم ماتیاس (Mathias) (از مریدان مسیح که پس از خودکشیِ یهودای خائن، جای او را گرفت تا دوازده حواری کامل شود) نگاشته شده بود.

بازیلیدس به شاگردان خویش مآموخت که باید خود را وقف دستیابی به «معرفت» کنند وآنان را به پنج سال سکوت وا مداشت و معتقد بود از هر هزار نفر، فقط يك تن متوانست سفر عرفانی را تکمیل کند و به «گنوس» برسد. میان عقاید عرفانیِ بازیلیدس و عرفان بودایی - هندو اشتراکاتی یافتهاند، از جمله، روند تکوین جهان و آفریده شدنِ جهان از هیچ، در این آموزهها، یکی است.

به نظر بازیلیدس نیز، خدای جهان آفرین از وجود خدای ناشناخته و از قلمرو اَبرکیهانی ناآگاه است. این غفلت در وجود انسانها نیز هست. او معتقد است که همه چیز از جهان پست به اقلیم اعلی مگراید، اما برای این گرایش و از میان بردن غفلت روح آدمیان، گنوس باید از آسمان نازل شود. این گنوس بنا به باور بازیلیدس، همان انجیل است. عیسی تجسم زمینی اشراق عظیم است. این اشراق، همان گنوس یا معرفت است که عیسی آن را برای آدمیان به ارمغان آورده است. بدین گونه، «شعله الهی» مکنون در وجود انسان زبانه خواهد کشید. هر که بدین مرتبه دست یابد، گنوستيك، عارف و شناسا خواهد شد.

رستگاری در نزد عارف، همانا جداییِ روحِ نامیرا از روحِ میرا و از تن مادی به واسطه تطهیر است. هر که فراسوی وجود خویش را دریابد، رستگار شود، یعنی به خداوندِ ماورای وجود رسد. (۴۱-۴۷ :۱۸آ(صبغه عرفان در ادبیات هِرمِسی

افزون بر اندیشههای عرفانی عارفان بزرگ صدر مسیحیت، سده سوم میلادی انباشته از نوشتههای هرمسی است که صبغه پررنگ عرفانی دارند. هرمس در اصل نام خدایی یونانی و پیام آور خدایان است. در مصر روزگار سلطه یونانی نیز هرمس را با توث (Thoth) خدای مصری یکی دانستند. اما نوشتههای هرمسی که در سدههای دوم و سوم میلادی عمدة در اسکندریه مصر به زبان یونانی به رشته تحریر در آمدهاند، عبارتند از نوشتههای عرفانی که به شخصیتی افسانهای به نام هرمس تریس مجیستوس (Hermes Tris- megistus) (یعنی هرمس سه بار بزرگتر) نسبت دادهاند.(۲۲ آ(

نوشتههای هرمسی شامل رسالهها و مباحثاتی هستند که عمدة جنبه گنوسی دارند. یکی از معروفترین این رسالهها، پویی ماندرس (Poimandres) (شبان

آدمیان) نام دارد که روایاتش در باب تکوین جهان و انسان درونمایهای گنوسی دارد. در این رساله آمده که راوی سرچشمههای کیهان، زمین و سرنوشت او را طی مکاشفهای دیده است. این مکاشفه به واسطه «شبانِ آدمیان»یا «عقلِ قدرت مطلق» میسر شده است.

ویژگی دیگر این رساله عرفانی این است که خدای متعال و خدای آفریننده جهان مادی، در تقابل با یکدیگر نیستند، بلکه جهان مادی جنبه ناقص وجود به شمار مردود و نشانی از انزجار و تنفر نسبت به جهان مادی در آن نیست. پس، به سیر عرفانی - فلسفی متفاوتی در اسکندریه بر مخوریم، در آنجا به ثنویت نور و ظلمت قائلند.۱۸: ۷۷-۷۶) (أ

در رساله هرمسی پویی ماندرس آمده است که «در آغاز در همه عالم روشنی بود، آرام و شادی بخش، سپس در پایین تاریکی پدید آمد که وحشت آور، تنفرانگیز و سخت در هم پیچیده مانند ماری بود. آن گاه این تاریکی طبیعتی مرطوب یافت، سخت به حرکت درآمد و از آن دود برخاست و صداهایی نامشخص بلند شد، گویی صدای شعلههای آتش بود .از سوی دیگر، از جهان روشنی، کلام مقدس (Logos) در همه طبیعت پیچید و آتش نیالوده از درون طبیعتِ مرطوب فراز آمد، که آتشی سبك، تیز و پویا بود و هوا، که خود سبك بود، آن شعلههای آتش را دنبال کرد و تا بدان جا که آتش به دور از زمین و آب برخاسته بود، برفت، گویی فرازِ آب و خاك معلق بود، در آن پایین، آب و خاك فرو ماندند و بر اثر نَفَس کلام، که بر فراز ایشان قرار داشت، به جنبشی پر سروصدا در آمدند. (بهار: ۱۵۱-۱۵۰)

منظور از روشنی، همان خدای مطلق است. طبیعتِ مرطوب همان تاریکی، و کلام مقدس، پسر خداوند است. پس هنگامی که انسان کلام مقدس را بر زبان آورد، عارف و شناسا گردد.

از خدای مطلق یا عقل کل، انسان نخستین آفریده شد. هموست که خدای مطلق آسمانی را به جهانیان مشناساند. در واقع، معرفت به واسطه اوست که بر آدمیان کشف مگردد. این انسانِ ازلی، مذکر بود و طبیعتِ بکر نیز، مؤنث، هر دو به یکدیگر عشق ورزیدند و با هم آمیختند.

پس، انسان «به یاری عقل متواند دریابد که به جهانِ بی مرگی تعلق دارد و علت میرندگی او، عشق به طبیعت است، همان عشقی که انسانِ نخستین را به

آمیزش با طبیعت کشاند. هر آن کس که این آگاهی را دریابد، به سعادت مرسد.» (همان: ۱۵۳) عرفان مَندایی

مَندا (Manda)، واژهای از زبان آرامیِ شرقی به معنای «دانش، آگاهی و معرفت» است و به یك معنا، برابر نهادِ «گنوس» است. اما کیش مندایی در شمارِ کیشها و مکتبهای گنوسی است. مندائیان را صابئین نیز خواندهاند و آنان را با فرقه مغتسله پیوند دادهاند. در حالی که سه نحله مستقل، اما مربوط به هم، به شمار مروند. صابئین، که در قرآن مجید سه بار ذکر شان رفته است، (ر.ك: بقره / ۶۲؛ مائده / ۶۹؛ حج / ۱۷) ستاره پرستانِ حرّان بودند. مغتسله نیز فرقهای مستقل بودند که اساسترین آیین شان غسل تعمید بود. اما منداییان پیرو حضرت یحیی بودند که تعمید دهنده حضرت مسیح بود. مندایها در سده نخستین میلادی از شرق اردن به حرّان - مرز میان ترکیه و سوریه - کوچیدند و تا جنوب بابل پیش رفته بودند. آنان اکنون در کرانههای رود در خوزستان و جنوب عراق زندگی مکنند. کتاب مقدس منداییان، گنزا ربّا (Ginza Rabba: گنج عظیم) است و به دو بخش گنزای راست و گنزای چپ تقسیم مشود. کتابهای شش گانهای نیز دارند که عبارت اند از: ۱- ادراشاد یحیی (تعالیم یحیی) ۲- قُلِستا (مجموعه قوانین) ۳- انیانی (نمازها و نیایشها) ۴- سیدرا اد نشماتا (کتاب روان آدمی) ۵- اِسفر مَلوشی (دینی یا نجومی) ۶- سیدرا اد مَصوتّا (کتاب تعمید) (ر.ك: فروزنده: برنجی؛۱۶ ;۱۵ آ)

بنیاد اندیشه مندایی همان دو بُن نگری یا ثنویت است. دو گوهر روح و ماده از آغاز آفرینش باهم در ستیزند. اساطیر مندایی بیشتر درباره اقلیم ازلیِ نور، آفرینش زمین وانسان، سفرِ بازگشتِ روح به سرچشمه سرزمینِ نور است. (الیاده: ۹۵)

خدای بزرگ نورانی و روحانی در کیش مندایی، حَیی با حیات اعظم نام دارد که برابر نهاد زروان در کیش مانی است. او همسری دارد به نام کنزالحیات (گنج زندگی)، که با او در کنار موجودات اثیری در بهشت برین مزید.

یکی از این موجوداتِ اثیری، پتاهیل (Ptahil) آفریننده جهان مادی و انسان است. روحِ علوی را در نهاد انسان منهند و معرفت را بدو مآموزند. انسان از طریق همین معرفت است که روح و روح القدس را در میابد و باید روح را از قفس آزاد کند. زمان و فضا دیوی و اهریمنی اند. در عین حال، نجات بخشان و راهنمایان آسمانی میان آسمان و زمین تردد مکنند تا دستگیر رهروان باشند.

دوزخ میان زمین و جهان روشنی، قرار دارد، و همچون گذرگاهی سخت برای آزمایش ارواحِ نجات یافته است. دیوانی هستند که نگاهبان برزخند و گاه پادافراه دهنده و آزمون کنندهاند. (همان: ۹۸-۹۶؛ ۱۸: ۵۲-۵۰ آ)

عرفان مندایی، همچون عرفان مانوی، مبتنی بر ستیز نور و ظلمت و رهایی نور یا روح از چنگال ظلمت است. در کتاب مقدس منداییان، گنزا رَبّا، بر دوری از جهان ظلمت تاکید شده است. پرهیز از ظلمت به معنای گِرَوش به نور، نیکی و زیبایی است. رهروِ مندایی همیشه در ستیز با نیروهای ظلمانی و پلشت است و سعی مکند که در کنار فرشتگان نور قرار گیرد.

غسل و تطهیر، نقش مهمی در کیش مندایی دارد و دارای دو وجه جسمانی و روحانی است. جنبه روحانیِ غسل نمادین است و بر تطهیر روح و روان تاکید دارد:

«نور آب را دید که نیکوست و در آن ساکن گشت؛ رودها و نهرها را جاری ساخت و زندگی از او بود. آب جاریِ نورانی از شمال مآمد و گناه از آدم و فرزندانش را مشست و به جنوب مبرد.» (فروزنده: ۲۲۱)

رهرو مندایی با آیین غسل و خواندنِ نیایشهای عرفانی درباره زیبایی و شکوه جهانِ نور، عظمتِ خدای بزرگ، فرشتگانِ نگهبانِ آبهای روان و بهشت نور، به کمال مگراید و از این رهگذر است که عارف و شناسا مگردد.

فرشته عرفان مَندا ادحیی نام دارد. او را در نیایشها فرا مخوانند تا رهنمای انسان به اقلیم نور باشد. مراحل سیر و سلوك عارفانه مندایی عبارتند از: آگاهی از آیینها و احکام و عمل به آنها، احساس حضور در پیشگاه جهان نور و آگاهی از خطرات جهانِ ظلمت، و وارستگیِ کامل.

اصالتِ نور از ویژگیهای مهم عرفان مندایی است:

«نور صورت دهنده هستی است. جهان بالایی، از نور است. حیی که حیات ازلی و ابدی است، منشأ نور است. نور است که به جهان صورت و سیرت مدهد و او را مملو از جان و حرکت منماید. نور و حیی غیرقابل انفکاکند... سه طبقه عالم بالا همگی از نور کامل شدهاند.» (همان: ۲۲۴-۲۲۳)

پیامبرانی از اقلیم نور، معرفت را برای انسان به ارمغان مآورند تا به واسطه آن «نور ایزدی» آزاد گردد. این پیامبران، هیچ یك صبغه و هویت تاریخی ندارند، هر چند معتقدند که یکی از آنان در عصر عیسی، در اورشلیم مزیست. اما چون نام او مندای حیّه (معرفتِ زنده) است، بی تردید افسانه مزبور فاقد مبنای تاریخی است و بیشتر جنبه جدلی دارد.(۵۱ :۱۸ آ(

بسیاری از مضامین دینی - عرفانی مندایی و مانوی ساختاری مشابه دارند. از جمله اعتقاد به دو بُنِ نور و ظلمت، آزاد کردنِ پارههای نور یا روح از زندان این جهان خاکی، گرایش به ایزدانِ نور، خیر، پاکی و زیبایی وغیره.

تنها وجهی که منداییان را از مانویان ممتاز مسازد، همان تطهیر یا غسل جسمانی و روحانی است. تطهیرِ روح در زمره درونمایههای بنیادی عرفان مندایی است. مراسم مربوط به مرگ و خاك سپاری نیز از جلوههای ویژه این کیش است. منداییان قدیم مرده را در گوری ناشناخته به خاك مسپردند، چون جسم مرده اهمیتی نداشت. آنگاه تا چهل روز، مراسم ویژه برگزار مکردند تا عروج روحِ مرده را به بهشت نور میسر سازند. این سفرِ روحانی، دارای عقبات سخت و دشوار گذری است که تنها به کمك آیینهای ویژه هموار مگردد. نجوای نیایشها و سرودهای عرفانی، باعث مشود که روح، معرفت یابد و سرشتِ نیروهای ظلمانی را بشناسد و با روی گرداندن از آنها، به دیارِ نور رهسپار شود. عرفان مانوی

معرفت، آگاهی و خرد، مهمترین ویژگیِ کیش مانوی است. از این رو، جنبه عرفانی این کیش اهمیت خاصی دارد. مانی، بر خلاف مرقیون ـ که مگفت: رستگاری تنها از راه ایمان و فیض الهی میسر است،ـ مگفت: دانش و معرفت شرط رستگاری است. به همین سبب، مانی جهان شناختی گسترده و ژرف داشت. جهانشناسیِ او هر چند با اساطیر در آمیخته بود، ساختار پیچیده و شگرفی داشت و متکی به نجوم و دانشهای دیگر بود.

عرفان مانوی در بطن خود گنوسی بود. مانی، خرد، دانش و معرفت را بر ایمان و سنت ترجیح مداد:

«اکنون نیز خود (همزاد) با من رَوَد (همراه است)، مرا خود دارد و پاید، به نیروی او با / دیوِ / آز و اهریمن کوشم (مستیزم)، و مردمان را خرد و دانش آموزم و ایشان را از آز و اَهریمن رهایی دهم. و من این چیز (امرِ) ایزدان، و خرد و دانش روان چینی(۴) را، که از آن نرجمیگ(۵) پذیرفتم... (بهار: ۲۳۱).

از این گذشته، مانی در نوشتهها و مواعظ خود همیشه بر حکمت، کتاب، دانش و تمثیل تاکید مورزید. البته خردی که مانی از آن سخن مگفت، خردی مبتنی بر اشراق بود. مانی خود در جوانی عضو فرقه عرفانیِ مغتلسه (گروه غسل کننده) بود و مرشد عرفانیش الخسایی یا الخسائیوس بود. یکی از مسائلی که باعث شد، مانی از این فرقه جدا شود، این بود که او با تطهیرِ صرفا جسمانی و شرکت در آیین غسلهای روزانه مخالفت کرد و معتقد شد که تطهیر از راه گنوس و معرفت امکانپذیر است. به بیان دیگر، او تطهیر روح را مطرح کرد و آن را بر تطهیر بدن مرجّح دانست و گفت: «و او تطهیری که / عیسی / از آن سخن گفت، تطهیر از راهِ معرفت است و شامل جداییِ نور از ظلمت، جدایی زندگی از مرگ و جداییِ آب زنده از آب منجمد است.» (کلیم کایت: ۳۵)

منظورِ مانی از اصطلاح «آبِ زنده» - که در نوشته هایش بارها به کار برده است - همان آبِ مینویی یا روحانی است، که باعث تطهیر روح و جان آدمی مشود. کاربرد «آب زنده» جنبه استعاری دارد، استعارهای گنوسی برای پالودنِ روح و نورِ در بند. (همان)

اصولاً اصطلاح «زنده» در متون عرفانی مانوی، جزو واژگانِ بسامدی است. مانی کیش خود را «دین زنده» و انجیل خود را «انجیل زنده» (Evangelyon Zindag) نامیده است. مانویان نیز پیامبر خود را «زندهگر» لقب دادهاند، چه به واسطه کلام زنده اوست که انسان، عارف و شناسا مشود. پس عرفان مانوی در وهله نخست عرفانی بیدارگر و روشنگر بود. عرفانی که انسان را از حقیقت و از بن راستین خود آگاه مکرد. چه به زعم مانویان، انسانها در این جهانِ آمیخته از نور و ظلمت اسیرند و باید خود را از چنگِ ظلمت برهانند. نخستین شرط این رهایی، معرفت است. معرفت به خود و آگاهی از خدای نور، خدای متعالی که ورای این کیهانِ مادی مزید و با وی هم گوهر است. البته تنها پارهای از وجود انسان، پارهای نورانی و روحانی که در زندانِ تن اسیر است، با خدای نور هم گوهر است.

این گوهرِ زندانی و تبعیدی که به گونه پاره نور تصویر مگردد، روح یا خرد (Nous) نام دارد و برابر گنوس (gnosis) است، که عارفان صدر مسیحیت از آن سخن مگفتند.

در عرفان مانوی، از هبوط روح، بدان گونه که گنوسیان قرن دوم و سوم میلادی مطرح مکردند، سخنی نیست، بلکه جهان خود به دو قلمرو کاملاً مجزای نور و

ظلمت تقسیم گردیده است. روح در واقع از ماده جدا بوده است. تنها رشكِ اهریمن و دیوان باعث شده که به جهانِ نور بتازند و در جنگی شگفت آور که میان ایزدانِ نور و اهریمن و دیوان رخ مدهد، پاره هایی از نورِ ایزدان به چنگ دیوان مافتد و بدین گونه دورانِ آمیختگیِ نور و ظلمت آغاز مگردد.

انسان در جهان شناختِ مانوی، زاده همین دورانِ آمیختگی است. تنِ انسان دیوی و روح او علوی و آسمانی است. انسان باید، این روحِ در بند را از زندانِ تن برهاند تا رستگار شود، و گرنه، در این جهان پر از درد واندوه، باز زاده خواهد شد و در رنج خواهد بود.

آرزوی رسیدن به بهشتِ نور، یکی از درونمایههای مهم عرفان مانوی است. انسانی آزرده، غریبه و مفلوك در این تیره خاك تنها آرزویش رهایی است و آنگاه وصل شده به جهانِ اعلی، ایستادن در برابرِ وزروان یا پدر عظمت که خدای برتر و ناشناخته ایزدستانِ مانوی است، خدایی که هیچ سنخیتی با ماده و با این جهان ندارد، در ملکوتِ اعلی به سر مبرد و تنها، در پایان جهان است که با ارواح و انوارِ پالوده و رستگار شده، دیدار خواهد کرد. همه نورهای آزاد شده که از ماه به خورشید و از خورشید به بهشتِ نو، بهشتی موقتی تا پایان جهان رهسپار شدهاند، در پایان جهان به بهشت روشنی خواهند پیوست و با زوران آمیخته خواهند شد. آنگاه جهان یکپارچه نور خواهد شد و ظلمت از بین خواهد رفت و اهریمن در مغاکی ژرف به زندان خواهد افتاد.

روندِ رستگاری در عرفان مانوی با نگرشی دیگر نحلههای گنوسی متفاوت است. رستگاری به اعتقاد مانی، طی روندی پیچیده میسر مشود. این روند هالهای اسطوره وش به خود مگیرد .از این رو، شرحِ کیفیت رستگاری و نجاتِ روح در عرفان مانوی مستلزم توجیهی اساطیری است. (اسماعیلپور: ۱۳۷۳) در این جاست که عرفان مانوی با جهان اسطورهها گره مخورد و از یکدیگر جدا شدنی هستند. شناختن عرفان مانوی مستلزم شناخت اساطیر مانوی است. از آن رو که مانی، خود تحلیلی اساطیری از جهان و کائنات داشت، او بر عکس دیگر گنوسیانِ برجسته صدر مسیحیت که ذهنی تحلیلی و فلسفی داشتند، به اسطوره و هنر بیشتر گرایش داشت. حتی هنگامی که از تکوین جهان و روند آفرینش سخن مگفت و مخواست توجیهی نجومی داشته باشد. گاه مطالب نجومی را با باورهای اساطیری پیرامونِ اختران و اباختران در آمیخته است. اشتباه دیگر مانی این بود که باوری عمیقا عرفانی اساطیری را به صورت دینی شریعت مدار در آورد که قرنها پایید، اما سرانجام نتوانست تاب آورد و از نو، به صورت مکتبی عرفانی، به حیاتش ادامه داد.

یکی از درون مایههای مهم عرفانی در آیین مانی، اسارت هُرمزدبَغ یا انسانِ نخستین است. هرمزدبغ از بهشتِ نور فرود مآید تا در مرزِ دو جهانِ نور و ظلمت به نبرد اهریمن یا پادشاه ظلمت رود، چون وظیفه حفظ آرامش بهشتِ برین بر عهده اوست.

شخصیت و خویشکاری رهایی بخشی و پاسداریِ بهشت برین که بر عهده او گذارده شده، خود نشان از اهمیتی دارد که مانی و عرفای مانوی برای انسان قائل شدهاند. هرمزدبغ نماد آسمانی انسان کامل است. مفهومی که بعدها در عرفان سدههای متأخر نیز متوان مشاهده کرد. او در پیکارِ خود شکست مخورد و به چنگِ دیوان مافتد. شکست او آیا خود نماد جهاد انسان در راه نفس کشی و گاه شکست انسان در این راه پر عقبه نیست؟ عرفای مانوی اسارت انسان نخستین را نماد اسارت روح انسان زمینی دانستهاند و مگفتند رهایی او به دست منجی، خود نماد رستگاری و آزادی روح محبوس در تن انسان است.

از سویی، چون هرمزدبغ، بی هوش در ته ظلمت افتاده بود، نه چیزی مشنید و نه چیزی مدید. عرفا از این وجه زندگی او، به فراموشی، کوری و کری انسان در عالم خاکی تعبیر کردهاند. انسان از یاد رفته، نابینا و ناشنوا در قعر ظلمت یا در همین دنیای پستِ زمینی فرو افتاده و امید نجاتش نیست. بخش بزرگی از اشعار و نیایشهای عرفانی مانوی در اندوه همین غربت و سرگشتگی انسان سروده شده است.

پنج فرزندِ روشنیِ هرمزدبغ نیز به چنگ دیوان مافتند و بلعیده مشوند. هر چند در نخستین نبرد میان نور و ظلمت، ایزدِ نورشکست مخورد، اما همین باعث مشود که بهشت نور را تعرضِ اهریمن و دیوان در امان باشد. در واقع، پنج فرزندِ نور قربانی مشوند تا بهشتِ برین میدانِ تاخت و تازِ دیوان نشود.

از این گذشته، پنج فرزند نور همان روحِ زندگانند که بعدها در روند آفرینش انسان نقش مهمی دارند. روح انسانهای خاکی از ذراتِ نور همین ایزدان است. پس، انسان با همه ساختار دیوی و پلیدش، گوهری جانانه در بطن خود به اسارت دارد و همّ و غم او باید نجات این گوهر باشد. این پاره گوهر را عرفانی مانوی و دیگر عارفانِ گنوستیك بارها به مروارید تشبیه کردهاند و چقدر شبیه مضمونی است که حافظ، حدود ده قرن بعد از گنوسیان، کوك کرده است:

گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود

طلب از گمشدگان لب دریا مکرد

این گوهر / مروارید همان پاره نوری است که به رغم عرفای مانوی در صدف تنِ انسان به اسارت افتاده است، در حالی که اصلاً به «صدف کون و مکان» تعلق ندارد. به اسارت رفتنِ این گوهر نشانِ شکست نیست، بلکه رمز و تمثیلی عرفانی است، برای ایثار و جان سپاریِ روح. سرانجامِ خوش رستگاری است که انسان را وا مدارد، در این جهان ظلمانی تن به سختی دهد، رنج کشد تا از بند رهایی یابد و رستگاریِ جاودانی یابد. این رستگاریِ ابدی بهتر از رنجِ «کشیدنِ بارِ تن» است:

بی باده کشیدِ بار تن نتوانم

این روح زندانی و رنجور سرانجام نجات خواهد یافت. نجات او به دست ایزدی است قدرتمند و نور پیکر از تبارِ میترا. نام ایزدانناش مهرایزد یا روح زنده است. اوست رهاننده و منجیِ روحِ در بند، نماد رهایی و رستگاری است، سازنده و آراینده جهان، با ده آسمان و هشت زمین، منکوب کننده سرزمین دیوان و در هم کوبنده درندگان و یاغیانِ اقلیم ظلمت است.

نجات روحِ در بند در شمارِ درونمایههای بنیادی عرفان مانوی است، به گونهای که «رهاییِ و هرمزدبغ از بند دوزخ (ظلمت) در چشم مانویان از همان اهمیتی برخوردار بود که صعود مسیح در مسیحیت. از نظر مانویان، این رهاییِ هرمزدبغ امری مربوط به گذشته به شمار نمآمد، بلکه نمونهای نمادین و ازلی و ضامن نجات اخروی همگان و در چشم مومنان واقعیتی تردیدناپذیر بود، زیرا عذاب و نجات هرمزدبغ مثالی از سرنوشت انسان به شمار مآمد.» (بهار: ۱۷۹)

تأویل اسطوره اسارت روح و نجاتِ وی در عرفان مانوی بدین گونه است که گنوس یا رمزِ حقیقت به روش منطقی و استدلالی توجیهپذیر نیست، بلکه کشف

این رمز از راه مراقبه، مکاشفه و شهودِ منتج از اشراق امکانپذیر است. هر چند مانی خود در آثارش بر «حکمت، خرد و خردورزی» تاکید بسیار داشت، اما «خردِ» او خردی اشراقی و مکاشفهای است. از این روست که اسطوره در بیان حقیقت، از دیدگاه مانی نقشی اساسی ایفا مکند. چون اسطوره نیز بیانی نمادین، رمزآمیز و مکاشفه وار دارد. حقایق عرفانی بیشتر در قالب رمز و تمثیل قابل تبیینند. افزون بر اسطورهها، تمثیلات نیز در آثار عرفانی گنوسیان، بویژه مانویان، نقش مهمی دارند. ۲۳))آ

زندگی و پیروزیِ جاودانی در گرو دریافت معرفت و «سخنانِ زنده» و کشف اسطورهها و راز و رمزهای «گنوس» است؛ رمزهایی که مانی در «انجیلِ زنده» فاش کرده است. در رساله دو بن، یکی از کتابهای مانی، مخوانیم:

مانی، حواریِ عیسی مسیح، به مشیتِ خدا - پدر. این است سخنانِ رستگار کنندهای که از سرچشمه جاودانی و زنده مآید: هر کس که به آنها گوش فرا دهد، نخست آن را باور کند، سپس آنچه را در عمق وجود او نهاده شده، نگه دارد، چنین کسی، هرگز مرگ را نخواهد دید؛ بلکه، برعکس، از زندگی پیروز جاودان بهرهمند خواهد شد. زیرا کسی را باید به یقین خوشبخت دانست که معرفت الهی را دریافته باشد. زیرا به وسیله آن رهایی میابد و به زندگانی جاودان مرسد. (دکره: ۹۴)

در نگرش مانوی، همان قدر که روح والا و نیك گوهر است، تن فاسد، اهریمنی، حقیر وپَلشت است. ریاضت و خوار داشتِ تن، یکی از ضرورترین وظایفِ دیناورِ مانوی است. عارف مانوی، چنان تن را خوار مدارد که در روز، تنها یکبار باید غذا بخورد، آن هم به خوراك گیاهی که پیروان، برایش فراهم مکنند، بسنده کند. سالی یك دست جامه به تن کند. حیوانی را نکشد و آزار نرساند، حتی شاخه گیاهی را نشکند. گزیده مانوی هیچ چیز را نباید به مالکیت خود در آورد و روزههای دراز مدت باید بگیرد. همه این سختیها، برای آن است که از جهان مادی دوری گزینند. گزیدگانِ مانوی حتی از ازدواج باید پرهیز کنند؛ چون توالد و تناسل باعث مشود که انوار بیشتری در تن فرزندان زندانی گردند. با این حال، روابط آزاد زن و مرد میان برگزیدگان مانوی برقرار بود. در نوشتههای تاریخی مانوی به زنان گزیدهای برمخوریم که به سلك عرفان گرویده و جزو طبقات ممتاز مانوی به شمار مآمدند. عیسی در آیین مانوی سه جلوه ویژه دارد:

۱- عیسای درخشان (Jesus the Splendour) که یکی از ایزدانِ رهایی بخشِ ایزدستان مانوی است. او خدایی آسمانی است و معرفت را برای نخستین انسان، به ارمغان آورد و او را از خواب مرگ بیدار کرد. آدم بیدار شد و بیدارگرِ خود را شناخت. به واسطه او، ایزدانِ آسمانی و پدر آسمانی را دید و خود را دید که «در میان دندانهای پلنگان و فیلان افکنده شده و دریده شده بود - چه دریدنی و چه بلعیدنی!- و سگانش خورده بودند و به هر آنچه هست، آلوده و در بند گشته بود و در گندِ تاریکی زندانی بود، نشان داد. عیسی او را فراز خیزاند و او را از درختِ زندگی بخورانید. آنگاه آدم خروش برآورد و زاری کرد: چون شیری غرّان عظیم نعرهای برآورد، جامه بردرید، بر سینه خویش کوفت و گفت: وای، وای بر کالبد بخشنده من، بر آنان که روح مرا در بند کردند و بر یاغیانی که مرا برده ساختند.» ۱۹: ۸۶))آ

عیسای درخشان در عرفان مانوی منبع همه مکاشفات بشری است و وظیفه آگاهی و بیداری سالکان راه حقیقت و خفتگان این جهانِ خاکی را بر عهده دارد.

۲- عیسای رنج کش، (Jesus Patibilis) عنوانی است که مانویان غرب به نفسِ زنده (مقدار نورِ بازمانده در ماده که رنج مکشد) دادهاند. عیسای رنج کش نیز جلوه ایزدی دارد و در زمره ایزدان مانوی است. او چون پاره نورِ محبوس در تن است.

۳- عیسی مسیح (Jesus Messiah)، پیامبر و «پسرخدا»، که به شکل انسان درآمد و به زعم مسیحیان، به خاطر گناه آدمیان به صلیب کشیده شد. مانی با تصلیب مینویی، یعنی به معراج مسیح باور داشت، چنان که نظرِ مسلمانان نیز همین است.

این سه جلوه مختلف عیسی در کیشِ مانیِ همیشه از هم متمایز و باز شناختنی نیست. مانی خود را فارقلیط و نخستین جانشین عیسی مسیح مدانست، چنانکه برای بودا و زرتشت نیز مقامی والا قائل بود، اما از قراین پیداست که از مسیح شناختی کامل داشت و از دو پیامبر دیگر آگاهی تام نداشت.۱۳: ۱۰) (آ

آنچه عیسای درخشان به انسان آموخت، این است: مضمونِ سه دوره پیشین، میانی و پسین. دوره پیشین، یعنی دورانِ زرینِ جداییِ نور از ظلمت، جهان یکپارچهِ نور و ایزدان و پارههای مینویی در بهشت نور در کمال آرامش به سر مبرند. دوره میانی یعنی همین دورانِ آمیختگیِ نور و ظلمت، عصری که انسانها مزیند و پارههای نور بهشتی هنوز در این جهان در اسارت به سر مبرند.دوره پسین، یعنی دوره رستاخیز که پارههای محبوس نجات میابند و به آسمان

مروند و ظلمت شکست خورده و در آتش سوزی عظیمی، همه ناپاکها مسوزند و جهان دوباره نورانی و بهشتی مگردد.

با این شناخت، سالك به میوه گنوس دست میابد، که خود زایشی دوباره است، زایشی در اقلیم نور و حقیقت. درباره رستگاریِ روح و بن ایزدی انسان، مانی در نامهای منویسد:

«مانی، حواری عیسی مسیح به دخترش مِنوش: بر تو باد لطف و رستگاریِ خدای ما، خدایی که به یقین خدای حقیقی است. باشد که روانِ تو را روشنی بخشد و حقانیت را بر تو آشکار کند، زیرا تو از تبارِ خدایی... به جلال و شکوهت باز مگردی، آنگاه که دریابی، نخست که بودهای، چه گونه از آن نوع روانها ساطع شدهای که در هر جسمی و در طعم هر چیزی موجود است و به گونههای مختلف موجودات پیوسته.

آخر ریشه این بنیاد ملعون را برکن، و آنگاه بی درنگ منتوانی خود را یکپارچه روحانی ببینی.» (دکره: ۱۰۹-۱۰۸) نتیجه

غایتِ آرزوی سالك و عارف مانوی، رسیدن به بهشت نور و ایستادن در برابر زروان در جهان اعلی علیین با جامه نور و یکپارچه نور شدن است. آرزوی جهانی صرفا روحانی و نورانی، آرزوی خدا گونه شدن، عاری از هر نوع بدی، تیرگی و ظلمت بودن، در زمره پاکترین نیاتِ هر رهروِمانوی است. این آرزو، در روز رستاخیز، جامه عمل خواهد پوشید. روزی که آسمانها و زمینهای چندگانه، در هم ریزند و آتشی بزرگ زبانه کشد و همه بدیها و تیرگیها را بسوزاند. واپسین انوار پالوده گردند و به بهشتِ نو بپیوندند. پس بهشتِ نو، به بهشت اعلی علیین مرسد و همه نورِ مطلق شوند. هیچ چیز جز نور نباشد. این درونمایه عرفانی را در بیشتر نحلههای عرفانی دوره اسلامی هم منتوان به خوبی مشاهده کرد، که نشان دهنده تداوم بخشیِ عرفان کهن ایرانی در پهنه فرهنگی ایران زمین است.

منابع

۱- ابوالقاسمی، محسن، مانی به روایت ابن الندیم، تهران: انتشارات طهوری، ۱۳۸۰.

۲- اسماعیل پور، ابوالقاسم، اسطوره، بیان نمادین، تهران: سروش، ۱۳۷۷.

۳- ـــــــــ اسطوره آفرینش در آیین مانی، تهران: انتشارات فکر روز ۱۳۷۳، چاپ دوم با ویراست جدید و افزودهها، انتشارات کاروان، در آستانه انتشار

(۱۳۸۱).

۴- الیاده، میرچا (گردآورنده و سر ویراستار)، آیین گنوسی و مانوی، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳.

۵- برنجی، سلیم، قوم از یاد رفته، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۷.

۶- بهار، مهرداد، اسماعیل پور، ابوالقاسم، ادبیات مانوی، تهران: نشر کارنامه، در آستانه انتشار (۱۳۸۱).

۷- دکره، فرانسوا، مانی و سنت مانوی، ترجمه عباس باقری، تهران: انتشارات فرزان روز، ۱۳۸۰.

۸- شروو، ك. عناصر ایرانی مانویت، ترجمه محمد شکری فومشی، تهران: انتشارات طهوری، در آستانه انتشار (۱۳۸۱).

۹- فروزنده، مسعود، تحقیقی در دین ضابئین مندایی، ج ۱، تهران: انتشارات سماط، ۱۳۷۷.

۱۰- کلیم کایت، هانس یواخیم، هنر مانوی، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۳.

۱۱- وامقی، ایرج، نوشتههای مانی و مانویان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، ۱۳۷۸.

۱۲- Asmussen, Jes P.Manichaen Literature, Delmar, ۱۹۷۵.

۱۳- Boyce, Mary, A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian, Acta Iranica ۹, Leiden, ۱۹۷۵.

۱۴- Corbin, Henry, Cyclical Time and Ismaili Gnosis, London ۱۹۸۸.

۱۵- Foerster, Werner, Gnosis, A Selection of Gnostic Taxts; tr .by R.Mc.l Wilson.

۱۶- II, Coptic and Mandaean Sources, Oxford, ۱۹۷۴.

۱۷- Gospel of Marcion, The Gnostic Society Library, Gnostic Scriptures and Fraqments Internet Library: WWW. Gnosis.org; updated ۲۰۰۱.

۱۸- Horoyd, Stuart, The Elements of Gnosticism, Melburn, ۱۹۹۷.

۱۹- Jouas, Hans, THe Gonstic Religion: The Message of the Alien God and the Beginning of Christianity, Boston ۱۹۷۰.

۲۰- Jung, Carl Gustav, Seven Sermons to the Dead, ascribed to Valentinus, Internev Library: WWW.Gnosis.org; updatecl ۲۰۰۱.

۲۱- Mac Rae, George, W, (Intr. and tr). »The Gospel of Truth«, in J.M.Robinson (Dir). The Nag Hammadi Library in English, ۲nd ed, Leiden, ۱۹۸۴.

۲۲- Noch, A.D.(ed.). Festugiere, A.J. (tr.), Hermes Trismegiste, Vols ۱-۱V, Paris, ۱۹۴۵-۵۴.

۲۳- Sundermann, W.Mittelpersische und Parthische Kosmogonische und Parabletexte der Manichaer, Berlin ۱۹۷۳.

---

۱ ـ دانشیار دانشگاه شهید بهشتی.

۲ ـ ذکر شمعون در انجیل، کتاب اعمال رسولان، باب ۸، آیه ۹ آمده است.

۳ ـ هر چند برخی از پژوهشگران ریشههای کیش گنوسی را در بطن عرفان یهودی و کیش قبّاله مجویند، از جمله گیلزکیسپل ریشههای گنوس یهودی را کاویده است، اما پژوهشگرانی نیز چون ریچارد را یتزنشتاین، گئوویدنگران و رودلف بولتمان خاستگاهی ایرانی برای کیش گنوسی قائل بودهاند. فیلون اسکندرانی نیز به فرقه هایی یهودی اشاره کرده است که برخی عناصر کیش گنوسی را مدون کرده بودند. نمونههای تاثیر آیین یهود در کیش گنوسی را منتوان در کتاب حزقیال نبی، کتاب دانیال نبی و نیز در آثارِ هرمسی، از جمله پویی ماندرس مشاهده کرد. (الیاده: ۱۱-۳۰). اخیرا پژوهنده نروژی الاصل آمریکایی به نام شِروو نیز به عناصر ایرانیِ مانویت توجه کرده و مقالهای در این باب نوشته است. (ر.ك: شرو).

۴ ـ ruwancinih: یعنی گردآوری روان. مانویان معتقد بودند که روانها و ارواح باید از این دنیای ظلمانی پاك شوندو به ماه و خورشید و بهشت رهسپار گردند. رسالت مانی و مانویان گردآوریِ همین ارواح پاك بوده است.

۵ ـ Narjamig: فرشته همزادِ مانی که به او الهام مبخشید.